

نامه‌هایی درباره تکتیکها

و. ای. نین

مقدمه

در ۴ آوریل ۱۹۱۷، فرصتی دست داد تا ابتدا، در گردهمایی بلشویکها در پتروگراد، گزارشی درباره موضوع فوق بدهم. این بلشویکها، نمایندگان کنفرانس شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه بودند که باید به خانه‌هایشان می‌رفتند و در نتیجه من نمی‌توانستم این گزارش را به تأخیر بیندازم. بعد از این گردهمایی، رئیس جلسه، رفیق گ. زینوویف، از طرف تمامی مجمع از من خواست که گزارشم را بلافاصله در گردهمایی مشترک نمایندگان تکرار کنم که در نظر داشتند درباره مسأله متحد ساختن حزب سوسیال-دمکرات کارگری [۲] بلشویکها و منشویکها روسیه بحث کنند.

اگر چه برای من مشکل بود که بلافاصله گزارشم را تکرار کنم، ولی حس کردم که خودداری از انجام این خواست درست نیست، زیرا این را **رفقای همفکر من** و همچنین منشویکها، که به علت عزیمت قریب‌الوقوعشان واقعاً نمی‌توانستند به من اجازه تأخیر بدهند، از من خواسته بودند.

چاپ شده بود خواندم [۱] در ۷ آوریل ۱۹۱۷ [۲] برای نوشتن این گزارش، تزهایی را که در شماره ۲۶ پروادا

هم تزاها و هم گزارش من باعث اختلاف نظرهایی در بین خود بلشویکها و سردبیران پروادا شد. بعد از مشورت‌هایی چند، ما متفقاً به این نتیجه رسیدیم که عاقلانه است که درباره اختلافات خود **اشکارا** بحث کنیم، و از اینرو مواد لازم را برای کنفرانس سراسر روسیه حزب خود (حزب سوسیال-دمکرات کارگری روسیه که تحت نظر کمیته مرکزی متحد آوریل ۱۹۱۷ در پتروگراد جلسه داشته باشد شده) فراهم کنیم، که قرار است در ۲۰

من در حالی که با این تصمیم درباره بحث موافقم، **نامه‌های** زیر را منتشر می‌کنم. در این نامه‌ها، من ادعا ندارم که بررسی کاملی از این مسأله کرده باشم، ولی صرفاً امیدوارم که استدلالهای اصلی را که مخصوصاً برای وظایف **عملی** جنبش طبقه کارگر ضروری هستند، مطرح کرده باشم.

نامه اول

ارزیابی وضع فعلی

مارکسیسم از ما می‌خواهد که تجزیه و تحلیلی کاملاً دقیق و بطور عینی قابل تأیید از روابط طبقات و از ویژگیهای حقیقی مختص هر وضعیت تاریخی به عمل آوریم. ما بلشویکها همیشه کوشش کرده‌ایم این خواست را، که برای تعیین یک بنیاد علمی برای سیاست ما مطلقاً ضروری است، برآورده سازیم.

، مارکس و انگلس همیشه این را می‌گفتند، و بدرستی از بر [۴] «نظریه ما یک دگم نیست، بلکه راهنمای عمل است» فرمولها را مسخره می‌کردند، فرمولهایی که در بهترین وضع فقط می‌توانند وظایف **کلی** را «کردن و تکرار صرف مشخص کنند، وظایفی که به دلیل شرایط اقتصادی و سیاسی **مشخص** هر **دوره** خاص روند تاریخی، الزاماً قابل تغییرند

پس آن **حقایق** عینی مسلمی که حزب پرولتاریای انقلابی باید به وسیله آنها برای مشخص کردن وظایف و اشکال فعالیت‌هایش هدایت شود کدامند؟

که در شماره‌های ۱۴ و ۱۵ پروادا در ۲۱ و ۲۲ مارس («اولین مرحله اولین انقلاب») «هم در اولین «نامه‌ای از دور ۱۹۱۷ منتشر شد، هم در تزهیم، من «ویژگی خاص وضعیت فعلی روسیه» را به عنوان دوره انتقال از اولین مرحله انقلاب به دومین مرحله تعریف کرده‌ام. بنابراین، به نظر من شعار اصلی، «وظیفه روز» در این مرحله اینست: «کارگران، شما معجزات قهرمانی‌های پرولتری، قهرمانی‌های مردم را در جنگ داخلی علیه تزارسیم، از خود نشان داده‌اید. حال باید معجزات سازماندهی، سازماندهی پرولتاریا و تمام مردم را بروز دهید و بدین گونه راه را برای [۲] (پرووی‌تان در دومین مرحله انقلاب آماده سازید.» (پروادا - شماره ۱۵)

پس اولین مرحله چیست؟

این، منتقل شدن قدرت دولتی به بورژوازی است.

قبل از انقلاب فوریه-مارس ۱۹۱۷، قدرت دولتی در روسیه در دست یک طبقه کهنه، یعنی اشرافیت زمیندار فئودال بود. که نیکلای رومانوف در رأسش بود.

بعد از انقلاب، قدرت در دست یک طبقه دیگر است، یک طبقه جدید، یعنی بورژوازی.

انتقال قدرت دولتی از یک طبقه به طبقه دیگر، اولین نشانه اصلی و اساسی یک انقلاب است، هم به معنای دقیقاً علمی کلمه و هم به معنای عملی سیاسی آن.

تا اینجا، انقلاب بورژوازی، یا انقلاب بورژوا-دمکراتیک در روسیه تکمیل شده است.

بلشویک‌های قدیمی «می‌نامند. آنها «ولی در این نقطه، ما غریب اعتراض کسانی را می‌شنویم که با اشتیاق خودشان را می‌گویند، مگر ما همیشه معتقد نبودیم که انقلاب بورژوا-دمکراتیک فقط به وسیله «دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان» تکمیل می‌شود؟ آیا انقلاب ارضی، که آن هم یک انقلاب بورژوا-دمکراتیک است، پایان یافته است؟ آیا واقعیت این نیست که درست برعکس، این انقلاب حتی شروع هم نشده است؟

جواب من اینست: شعارها و ایده‌های بلشویکی در کل توسط تاریخ اثبات شده‌اند؛ ولی بطور مشخص رویدادها به نحو متفاوتی رخ دادند؛ آنها بیشتر از آنچه که کسی می‌توانست انتظارش را داشته باشد، اصیل، ویژه و متنوع هستند.

بلشویک‌های قدیمی «دنبال‌هروی کنیم که تا به «ندیده گرفتن یا چشم پوشیدن از این واقعیت بدین معنی خواهد بود که از آن حال بیش از یک بار نقشی بسیار تأسف‌بار در تاریخ حزب ما داشته‌اند، از این رو که بجای مطالعه و ویژگی‌های مخصوص واقعیت جدید و زنده، فرمولهایی را که از روی عادت یاد گرفته‌اند، تکرار می‌کنند. «دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک رابطه بین طبقات را در «، زیرا این «فرمول [۳] هم اکنون در انقلاب روسیه واقعیتی شده است «پرولتاریا و دهقانان شورای». نظر دارد، و نه یک نهاد سیاسی مشخص که بتواند این رابطه، این همکاری را به مرحله عمل درآورد نمایندگان کارگران و سربازان» - آنجا، شما «دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان» را دارید که هم اکنون در واقعیت تحقق یافته است.

این فرمول دیگر کهنه شده است. وقایع آن را از حوزه فرمولها به حوزه واقعیت کشانده‌اند، آن را با گوشت و استخوان پوشانده‌اند، به آن تجسم بخشیده‌اند، و در نتیجه آن را تغییر داده‌اند.

حال وظیفه جدید و متفاوتی در برابر ما قرار دارد: ایجاد شکافی در این دیکتاتوری، بین عناصر پرولتری (عناصر ضد گرایش دفاع‌طلبانه، انترناسیونالیست، «کمونیست» که خواهان انتقال به کمون هستند) و عناصر خرده مالک یا خرده و سایر دفاع‌طلبهای انقلابی دیگر، که مخالف [۵] چخیدزه، تسره‌لی، استک洛夫، سوسیالیست-رولوسیونرها) بورژوا (حرکت به سمت کمون و موافق «حمایت» از بورژوازی و دولت بورژوازی هستند).

کسی که الآن فقط از «دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان» صحبت می‌کند، از زمان عقب است، و در نتیجه، علیه مبارزه طبقاتی پرولتاریا به جبهه خرده بورژوازی رفته است؛ این فرد را باید به بایگانی «بلشویکی» پیش از انقلاب سپرد (به این بایگانی، بایگانی «بلشویک‌های قدیمی» هم می‌توان گفت).

دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان» هم اینک تحقق یافته است ولی به شیوه‌ای بسیار اصیل، و با « چندین تعدیل بینهایت مهم. من راجع به این تغییرات بطور جداگانه در یکی از نامه‌هایم در آینده صحبت خواهم کرد. در حال حاضر، ضروری است که این حقیقت مسلم را درک کنیم که یک مارکسیست باید از زندگی واقعی، فاکت‌های حقیقی و **واقعیت** آگاه شود و به تئوری دیروز نچسبد، که مثل تمام تئوریها، در بهترین حالت فقط می‌تواند مسائل عمده و کلی را مشخص کند و فقط تا آن حد **نزدیک می‌آید** که زندگی را در تمام پیچیدگی‌هایش در بر بگیرد.

[6] «تئوری، دوست من، خاکستری است، ولی سبز، درخت جاویدان زندگی است»

اینکه با مسأله «تکمیل» انقلاب بورژوازی به **شیوه قدیمی** برخورد بکنیم، فدا کردن مارکسیسم زنده برای حرف‌های مرده است.

بر طبق شیوه قدیمی تفکر، **به دنبال** حکمرانی بورژوازی، می‌تواند و باید حکومت پرولتاریا و دهقانان، و دیکتاتوری آنها بیاید.

ولی در زندگی واقعی، هم اکنون چیزها **متفاوت** در آمده‌اند؛ **در هم آمیختگی** بغایت اصیل، جدید و بی‌سابقه **یکی با دیگری** اتفاق افتاده است. ما بطور هم زمان **هم** حکومت بورژوازی (دولت لووف و گوچکوف) و **هم** دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان را، که **داوطلبانه** قدرت را به بورژوازی واگذار می‌کند، که داوطلبانه خود را ضمیمه بورژوازی می‌سازد، در کنار یکدیگر داریم.

نباید فراموش کرد که در واقع در پتروگراد، قدرت در دست کارگران و سربازان است؛ دولت جدید بر علیه آنها خشونت به کار **نمی‌برد** و نمی‌تواند ببرد، زیرا **هیچ** پلیسی، **هیچ** ارتشی نیست که در خارج از مردم قرار داشته باشد، **هیچ** دستگاه اداری نیست که با قدرت **در بالای** سر مردم قرار داشته باشد. و این واقعیتی است، آن نوع واقعیت که ویژگی است. این واقعیت با طرح‌های قدیمی جور در نمی‌آید. آدم باید بداند که چگونه طرحها را [7] دولتی به سبک کمون پاریس **بطور** «با واقعیات وفق بدهد، بجای اینکه کلماتی که اکنون بی‌معنی شده‌اند درباره یک «دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان **کلی** را تکرار کند.

برای اینکه به این موضوع روشنی بیشتری ببخشیم، بیایید آن را از زاویه دیگری بررسی کنیم.

بورژوازی در قدرت است. اما مگر یک مارکسیست نباید زمینه تجزیه و تحلیل دقیق روابط طبقاتی را فراموش کند توده دهقانان هم یک بورژوازی، فقط از قشر اجتماعی متفاوت، از نوعی متفاوت، از کاراکنری متفاوت نیست؟ چطور می‌توان از آن نتیجه گرفت که **این** قشر **نمی‌تواند** به قدرت برسد، و در نتیجه انقلاب بورژوا-دمکراتیک را «کامل» کند؟ چرا این باید غیرممکن باشد؟

این نحوه‌ای است که اغلب «بلشویک‌های قدیمی» به آن شیوه استدلال می‌کنند.

پاسخ من اینست که این کاملاً ممکن است. ولی در ارزیابی یک موقعیت خاص، یک مارکسیست **نباید** از آنچه که ممکن است، بلکه باید از آنچه که واقعی است آغاز کند.

و حقیقت این **واقعیت** را آشکار می‌کند که نمایندگان سربازان و دهقانان که آزادانه انتخاب شده‌اند، دارند آزادانه به دولت دوم و موازی می‌پیوندند، آزادانه آن را تکمیل می‌کنند، رشد می‌بخشند و به کمال می‌رسانند. و درست به همان اندازه آزادانه، آنها دارند قدرت را به بورژوازی **تسلیم** می‌کنند، واقعیتی که سر سوزنی نظریه مارکسیسم را «نقض» نمی‌کند، زیرا ما همیشه می‌دانستیم و مکرراً نشان داده‌ایم که بورژوازی **نه** فقط به وسیله زور، بلکه همچنین به اتکای فقدان آگاهی و سازماندهی طبقاتی، عادات و بی‌حقوقی توده‌ها خودش را در قدرت نگه می‌دارد.

با در نظر داشتن این حقیقت امروزی، دیگر صرفاً مضحک است که انسان به واقعیت پشت کند و درباره «امکانات» صحبت کند.

احتمالاً دهقانان تمامی زمینها و تمامی قدرت را به دست خواهند گرفت. من بدون فراموش کردن این امکان، و بی آنکه خودم را محدود به زمان حال بکنم، بطور مشخص و روشن برنامه ارضی را تنظیم می‌کنم، در حالیکه پدیده **جدید**، یعنی

شکاف عمیق‌تر بین کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر از یک طرف و دهقانان مرفه از طرف دیگر را از نظر دور نمی‌دارم.

ولی امکان دیگری هم هست؛ ممکن است که دهقانان نصیحت حزب خرده بورژوازی سوسیالیست-رولوسیونرها را بپذیرند، یعنی نصیحت حزبی را که تسلیم نفوذ بورژوازی شده، موضع دفاع طلبانه را بپذیرفته، و نصیحت می‌کند که [۴] منتظر مجلس مؤسسان بشویم، اگر چه هنوز تاریخ تشکیل آن مشخص نشده است.

ممکن است که دهقانان معامله خود را با بورژوازی **نگهدارند** و آن را تمدید کنند، معامله‌ای که آنها اکنون از طریق شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان، نه فقط در ظاهر، بلکه در واقع منعقد کرده‌اند.

خیلی چیزها ممکن است. اشتباه بزرگی است که جنبش برای زمین و برنامه ارضی را فراموش کنیم. و به همان اندازه اشتباه خواهد بود که **حقیقت** را فراموش کنیم که این **واقعیت** را آشکار می‌سازد که یک **توافق** یا – اگر بخواهیم عبارت **همکاری طبقاتی** بین بورژوازی و دهقانان وجود دارد – دقیق‌تر، کمتر قانونی، و بیشتر طبقاتی-اقتصادی بکار ببریم.

موقعی که این واقعیت دیگر واقعیت نباشد، موقعی که دهقانان از بورژوازی جدا بشوند، زمین و قدرت را علیرغم بورژوازی قبضه کنند، این مرحله جدیدی در انقلاب بورژوا-دمکراتیک خواهد بود؛ و این موضوع جداگانه بررسی خواهد شد.

مارکسیستی که بخاطر امکان چنین مرحله‌ای در آینده، وظایف خود را در **حال حاضر** فراموش کند، یعنی موقعی که دهقانان با بورژوازی در **توافق** به سر می‌برند، به یک خرده بورژوا تبدیل خواهد شد. زیرا او در عمل به پرولتاریا و عظمی‌کند که به خرده بورژوازی **اعتماد** کند («این خرده بورژوازی، این دهقانان، در موقعی که انقلاب بورژوا-امکان» چنین آینده دلپذیر و شیرینی که در «دمکراتیک هنوز در جریان است، باید از بورژوازی جدا شوند»). به علت آن دهقانان دنبالمروی بورژوازی **نخواهند بود**، که در آن سوسیالیست-رولوسیونرها، چخیزه‌ها، تسره‌تلی‌ها و به علت «امکان» چنین آینده دلپذیری، او **حال حاضر نامطبوع** را – استکلوف‌ها ضمیمه دولت بورژوازی **نخواهند بود** فراموش می‌کند، که در آن هنوز هم دهقانان دنبالمروی بورژوازی هستند، و در آن سوسیالیست-رولوسیونرها و لووف [۸] «سوسیال-دمکراتها هنوز نقش خود را به عنوان ضمیمه دولت بورژوازی، به عنوان «اپوزیسیون اعلیحضرت از دست نداده‌اند».

این فرد خیال‌پرداز شبیه لویی بلان نازک‌طبع یا یک کائوتسکیست شیرین‌زبان است، ولی قطعاً شباهتی با یک مارکسیست انقلابی ندارد.

ولی آیا ما در خطر سقوط به ذهن‌گرایی، توقع نیل به انقلاب سوسیالیستی به وسیله «پریدن» از روی انقلاب بورژوا-دمکراتیک نیستیم – که هنوز کامل نشده و هنوز جنبش دهقانی را به آخرش نرسانده است؟

ولی من این را **نگفتم**، [۹] «ممکن بود که من متحمل این خطر می‌شدم، اگر می‌گفتم: «تزار نه، بلکه یک دولت **کارگری** من چیز دیگری گفتم. من گفتم که **هیچ** دولت دیگری (با حذف یک دولت بورژوازی) **نمی‌تواند** در روسیه وجود داشته باشد **بجز** دولت شوراهای نمایندگان کارگران، کارگران کشاورزی، سربازان و دهقانان. من گفتم که اینک قدرت در روسیه می‌تواند از گوجکوف و لووف **فقط** به این شوراها منتقل شود. و در این شوراها، چنانچه بخواهیم یک اصطلاح علمی، مارکسیستی، یک توصیف طبقاتی و نه یک توصیف عامیانه و سطحی را بکار ببریم، این دهقانان و سربازان و در واقع خرده بورژوازی است که مسلط است».

من در تزه‌هایم، علیه پریدن از روی جنبش دهقانی، که هنوز عمرش به سر نیامده یا جنبش خرده بورژوازی بطور کلی، و مطلقاً از [۱۰] «فاییدن قدرت» توسط یک دولت کارگری، علیه هر نوع ماجراجویی بلانکیستی» علیه هر نوع **پازی** خودم مراقبت کرده‌ام؛ زیرا من عمداً و بوضوح به تجربه کمون پاریس رجوع کردم. و این تجربه، همانطور که می‌دانیم، بلانکیسم را مطلقاً رد می‌کند و [۱۱] و همانطور که مارکس به تفصیل در ۱۸۷۱ و انگلس در ۱۸۹۱ ثابت کرده‌اند حاکمیت مستقیم، بلاواسطه و بدون تردید **اکثریت** و فعالیت توده‌ها را، فقط تا آن حدی که اکثریت خودش **آگاهانه** عمل می‌کند، مطلقاً تضمین می‌کند.

من در این تزه‌ها، بنحوی بسیار مشخص مسأله را به همان یک مسأله **مبارزه برای تأثیرگذاری در درون** شوراهای نمایندگان کارگران، کارگران کشاورزی، دهقانان و سربازان، تقلیل دادم. به این منظور که هیچ سایه‌شکی در این باره

باقی نماند، من **دو بار** در این تزاها بر نیاز به کار «توضیحی» صبورانه و پیگیر که «با نیازهای **عملی توده‌ها** وفق داده شده باشد» تأکید کردم.

ممکن است افراد ناآگاه از مارکسیسم، یا مردان از مارکسیسم مثل آقای پلخانف دربارهٔ آنارشیسم، بلانکیسم و غیره فریاد بزنند. ولی آنهایی که می‌خواهند فکر کنند و یاد بگیرند، نمی‌توانند درک نکنند که بلانکیسم به معنی کسب قدرت توسط یک اقلیت است، در حالی که شوراهای **به تأیید همگان** سازماندهی مستقیم و بلاواسطه **اکثریت** مردم هستند. کاری که محدود به مبارزه برای نفوذ **درون** این شوراهای باشد، بسادگی **نمی‌تواند**، به درون باتلاق بلانکیسم فرو رود. همچنین نمی‌تواند درون باتلاق آنارشیسم غرق شود، زیرا آنارشیسم **نیاز به دولت و قدرت دولتی** در دوره **انتقال** از حاکمیت بورژوازی به حاکمیت پرولتاریا را رد می‌کند، در حالی که من با دقتی که هر نوع امکان سوء تعبیر را از بین می‌برد، از نیاز به دولت در این دوره **دفاع** می‌کنم، گرچه در انطباق با مارکس و درسهای کمون پاریس، من از نه دولت معمولی پارلمانی بورژوایی، بلکه از دولتی **بدون** ارتش ثابت، **بدون** پلیس مخالف با مردم، بدون یک سیستم اداری که در بالای سر مردم قرار داشته باشد، حمایت می‌کنم.

، با تمامی قدرتش فریاد می‌زند که این آنارشیسم است، او فقط دارد [۱۲] وقتی که آقای پلخانف در روزنامه‌اش **یدینستوو** دلیل دیگری بر **جدایش** از مارکسیسم ارائه می‌کند. آقای پلخانف، که من با او در پراودا (شماره ۲۶) جدل داشتم که به ، فقط می‌تواند در [۵] و ۱۸۷۵ چه تعالیمی داشتند ما بگویید مارکس و انگلس دربارهٔ این موضوع در ۱۸۷۱، ۱۸۷۲ مورد مسأله مورد بحث سکوت کند و به شیوه بورژوازی خشمگین، دشنام بدهد.

آقای پلخانف، مارکسیست سابق، **مطلقاً** دکترین مارکسیستی دربارهٔ دولت را نفهمیده است. تصادفاً، نطفه‌های عدم درک [۱۳]. او در جزوه آلمانی راجع به آنارشیسم هم یافت می‌شوند

حال بیایید ببینیم رفیق ی. کامنف در شماره ۲۷ پراودا، «مخالفتش» را با تزاها من و نظراتی که در بالا مطرح شد، چگونه فرموله می‌کند. این به ما کمک می‌کند که آنها را با وضوح بیشتری درک کنیم.

رفیق کامنف می‌نویسد «در مورد نقش کلی رفیق لنین، از آنجایی که از این فرض حرکت می‌کند که انقلاب بورژوا-دمکراتیک **کامل شده** و بر انتقال بلافاصله این انقلاب به انقلاب سوسیالیستی اتکاء دارد، به نظر ما قابل پذیرش نیست

دو اشتباه بزرگ در اینجا هست

اول – مسأله «کامل شدن» انقلاب بورژوا-دمکراتیک به نحو غلطی **مطرح** شده است. مسأله به نحوی انتزاعی، ساده، و آیا «طرح سؤال **به این نحو** که **در حال حاضر**» میشود گفت، تک رنگ مطرح شده که با واقعیت عینی تطبیق **نمی‌کند** انقلاب بورژوا-دمکراتیک کامل شده» و **هیچ چیز دیگری** نگفتن، به این معنی است که مانع دیدن حقیقت بینهایت پیچیده شویم که اقلاً دو رنگ است. این در عالم تئوری است. در عمل این به معنی تسلیم شدن ناگزیر به **انقلابیگری خرده بورژوازی** است

در حقیقت، واقعیت به ما **هم** انتقال قدرت به دست بورژوازی (انقلاب «کامل شده» بورژوا-دمکراتیک از نوع معمولی) دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک «و **هم** دوشادوش دولت واقعی، وجود یک دولت موازی را نشان می‌دهد که نشان دهنده **خودش** قدرت را به بورژوازی واگذار کرده، **خودش** را با زنجیر به «پرولتاریا و دهقانان» است. این «دولت دوم دولت بورژوایی بسته است

آیا فرمول بلشویکی قدیمی رفیق کامنف که می‌گوید «انقلاب بورژوا-دمکراتیک کامل نشده است»، این واقعیت را در بر می‌گیرد؟

نه نمی‌گیرد. این فرمول کهنه است. اصلاً خوب نیست. مرده است. و فایده‌ای ندارد که بکوشیم آن را احیا کنیم

دوم – یک مسأله عملی. چه کسی می‌داند که آیا هنوز هم در حال حاضر ممکن است که یک «دیکتاتوری انقلابی-ویژه» که از دولت بورژوازی جدا باشد، در روسیه ظاهر بشود؟ تاکتیک‌های مارکسیستی «دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان نمی‌توانند بر اساس نادانسته‌ها استوار شوند»

ولی اگر این هنوز هم ممکن باشد، آنگاه یک راه، و فقط یک راه به سوی آن وجود دارد، یعنی جدایی بلافاصله، قاطع و برگشت ناپذیر عناصر کمونیست پرولتری از عناصر خرده بورژوا

چرا؟

زیرا تمامی خرده بورژوازی، نه بطور اتفاقی، بلکه از روی ضرورت به طرف شووینیسم (= دفاع‌طلبی) گرویده است، به طرف «حمایت» از بورژوازی، به طرف وابستگی به آن، به طرف ترس از اینکه مجبور شود بدون آن کاری بکند، و غیره و غیره

چگونه می‌توان خرده بورژوازی را، اگر حتی هم اکنون بتواند قدرت را در دست گیرد، ولی این را نخواهد، به طرف قدرت «هل» داد؟

این را فقط می‌توان از طریق جدا کردن حزب پرولتری کمونیستی، از طریق انجام مبارزه طبقاتی پرولتری فارغ از ترسویی این خرده بورژواها انجام داد. فقط از راه استحکام پرولترهایی که از نفوذ خرده بورژوازی، در عمل و نه فقط در حرف، آزاد هستند، می‌توان زمین را زیر پای خرده بورژوازی آنقدر داغ کرد که مجبور شود تحت شرایط معینی همانطور که گفته شد تحت شرایط خاصی – – قدرت را بگیرد؛ حتی این هم امکان دارد که گوچکوف و میلیوکوف دفاع «موافق باشند که قدرت کامل و واحد را به چخیدزه، تسره‌تلی، اس.آرها و استکلوف بدهند، زیرا بالأخره اینها طلب» هستند

جدا کردن عناصر پرولتری شوراها (یعنی حزب پرولتری کمونیستی) از عناصر خرده بورژوا هم اکنون، بلافاصله و بطور بازگشت ناپذیر، به معنی اظهار صحیح منافع جنبش در هر کدام از دو صورت ممکن است: در صورتی که روسیه هنوز هم «دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان» ویژه‌ای را مستقل از بورژوازی تجربه بکند، و در صورتی که خرده بورژوازی قادر نباشد که خود را از بورژوازی جدا کند و تا ابد (یعنی تا موقعی که سوسیالیسم برقرار شود) بین ما و بورژوازی نوسان کند

اینکه فرد در فعالیت‌هایش فقط با این فرمول ساده که «انقلاب بورژوا-دمکراتیک کامل نشده است» راهنمایی شود، مثل این است که آدم ضمانت این را به عهده بگیرد که خرده بورژوازی قطعاً قادر به مستقل بودن از بورژوازی است. این کار یعنی اینکه در این لحظه آدم خود را در اختیار خرده بورژوازی قرار بدهد

اتفاقاً، در رابطه با «فرمول» دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان، قابل ذکر است که در «دو تاکتیک» (ژوئیه ۱۹۰۵)، من ([۴]) نکته‌ای را با تأکید مطرح کردم (۱۲ سال – ص ۴۳)

مثل هر چیز دیگری در دنیا، دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان، گذشته و آینده‌ای دارد. گذشته‌اش «حکومت مطلقه، سرواژ، سلطنت و امتیاز انحصاری است... آینده‌اش مبارزه علیه ملک خصوصی، مبارزه کارگر مزدی [۶]...» علیه کارفرما، مبارزه برای سوسیالیسم است

اشتباه رفیق کامنف در این است که حتی در سال ۱۹۱۷ او فقط گذشته دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان را می‌بیند. در واقع آینده‌اش هم اکنون شروع شده است، زیرا منافع و خط مشی‌های کارگر مزدی و خرده مالک، حتی در مورد چنین مسأله مهمی مثل «دفاع‌طلبی» و نحوه برخورد نسبت به جنگ امپریالیستی، هم اینک در واقع از یکدیگر جدا شده‌اند

او از من انتقاد می‌کند، می‌گوید که «اتکاء». این مرا به دومین اشتباه استدلال رفیق کامنف که در بالا ذکر شد، می‌کشاند. نقشه من بر «انتقال فوری این انقلاب {بورژوا-دمکراتیک} به انقلاب سوسیالیستی» است

اتکاء» نمی‌کنم، بلکه وقتی که در «این صحیح نیست. من نه فقط بر «انتقال فوری» انقلابمان به انقلاب سوسیالیستی عملاً علیه آن اعلام [۷]...» تز شماره ۸ اعلام می‌کنم که: «وظیفه فوری ما این نیست که سوسیالیسم را 'برپا' کنیم. خطر می‌کنم.

آیا این بدیهی نیست که هیچ کسی که بنایش را بر تبدیل فوری انقلاب ما به یک انقلاب سوسیالیستی ساخته باشد، نمی‌تواند مخالف وظیفه فوری برقرار کردن سوسیالیسم باشد؟

به علاوه، حتی یک «دولت کمون» (یعنی دولتی که بر اساس خطوط کمون پاریس سازمان یافته باشد) نمی‌تواند در روسیه «فوراً» برپا شود، زیرا برای انجام این کار لازم است که اکثریت نمایندگان در همه (یا در اکثر) شوراهای تمامی اشتباهات و ضررهای تاکتیکیها و سیاستی که توسط سوسیالیست-رولوسیونرها، چخیدزه، تسرمتلی، استکلوف و غیره دنبال شده را بوضوح تشخیص دهند. و اما در مورد خودم، بدون اینکه جای اشتباهی باقی بماند، اعلام کردم که در این صبورانه» است (آیا آدم برای ایجاد تغییری که می‌تواند «فوراً» عملی شود مجبور «بار» «اتکاء» من فقط بر توضیح (است صبور باشد؟).

رفیق کامنف تا حدی از هول حلیم توی دیگ افتاده و پیشداوری بورژوایی را نسبت به کمون پاریس تکرار می‌کند که گویا می‌خواسته سوسیالیسم را «فوراً» برپا کند. ولی قضیه اینطور نیست. متأسفانه کمون در برپا کردن سوسیالیسم بسیار کند بود. جوهر حقیقی کمون در آنجایی نیست که بورژوازی معمولاً به دنبالش می‌گردد، بلکه جوهرش در ایجاد خلق نوع ویژه‌ای از دولت است. چنین دولتی هم اکنون در روسیه به وجود آمده، این دولت شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان است!

رفیق کامنف بر این واقعیت، بر اهمیت شوراهای موجود، یکی بودنشان از نظر نوع و خصلت اجتماعی-سیاسی با دولت کمون تأمل نکرده است، و بجای بررسی واقعیت، شروع به صحبت راجع به چیزی کرده که گویا من برای آینده اتکاء» نموده‌ام. نتیجه، متأسفانه، تکرار روشی است که خیلی از بورژواها آن را بکار می‌برند: از «بلافاصله» بر آن این نوع سؤالات که شوراهای چیستند؟ آیا آنها نوع بالا تری از جمهوری پارلمانی هستند؟ آیا آنها برای مردم مفیدترند؟ دمکراتیک ترند؟ برای مبارزه، جنگ، یا مثلاً برای کمبود غلات و غیره مناسب ترند؟ و غیره. توجه از این مسأله واقعی، فوری و حیاتی، به مسأله پوچ، به اصطلاح علمی، ولی در واقع میان‌تهی، استادمآبانه و مرده «اتکاء بر یک انتقال فوری» منحرف می‌شود.

یک مسأله بیهوده بغلط مطرح شده است. من فقط بر این، منحصراً بر این «اتکاء» می‌کنم که کارگران، سربازان و دهقانان بهتر از مأمورین اداری، بهتر از پلیس، مسائل سخت عملی تولید بیشتر غلات، توزیع بهتر آن و تهیه و تدارک بهتر برای سربازان، و غیره و غیره را حل می‌کنند.

من عمیقاً معتقدم که شوراهای فعالیت مستقل توده‌ها را سریع‌تر و مؤثرتر از یک جمهوری پارلمانی به حقیقت بدل خواهند کرد (من این دو نوع دولت را با دقت و با تفصیل بیشتری در یک نامه دیگر مقایسه خواهم کرد). آنها مؤثرتر، عملی‌تر و صحیح‌تر تصمیم خواهند گرفت که چه قدمهایی را می‌توان به سوی سوسیالیسم برداشت و اینکه این قدمها را چگونه باید برداشت. کنترل یک بانک، ادغام شدن تمام بانکها در یک بانک، هنوز سوسیالیسم نیست، ولی قدمی به سوی سوسیالیسم است. امروز چنین قدمهایی در آلمان توسط یونکرها و بورژوازی علیه مردم برداشته می‌شود. فردا شورا، اگر تمام قدرت دولتی در دستش قرار داشته باشد، قادر خواهد بود که این قدمها را به نحوی مؤثرتر به سود مردم بردارد.

چه چیزی این قدمها را اجباری می‌کند؟

قحطی. بی سامانی اقتصادی. ورشکستگی قریب‌الوقوع. وحشت از جنگ. وحشت از زخمهایی که بر اثر جنگ بر بشریت وارد شده است.

رفیق کامنف مقاله‌اش را با این اظهار نظر تمام می‌کند که: «او امیدوار است که در یک بحث وسیع نقطه نظرش پذیرفته شود، که تنها نقطه نظر ممکن برای سوسیال دمکراسی انقلابی است چنانچه بخواد که تا به آخر حزب توده‌های انقلابی «پرولتاریا باقی بماند، و باید بماند، و نخواهد که به گروهی از مروجین کمونیست تبدیل بشود».

به نظر من این عبارات ارزیابی خیلی غلطی را از وضعیت نشان می‌دهد. رفیق کامنف «حزب توده‌ها» را در مقابل اینک به دیوانگی دفاع‌طلبی «انقلابی» تسلیم شده‌اند. آیا برای «گروه مروج» قرار می‌دهد. ولی «توده‌ها» انترناسیونالیستها برزنده‌تر نیست که در این لحظه نشان بدهند که آنها می‌توانند بجای اینکه «بخواهند که با توده‌ها باقی توده‌ای» تسلیم شوند، در مقابل این بیماری همه‌گیر مقاومت کنند؟ آیا ما در تمامی کشورهای «بمانند»، یعنی به مستی متحارب اروپایی ندیده‌ایم که شوونیستها کوشیده‌اند بر این اساس که خواسته‌اند «با توده‌ها باقی بمانند» خود را توجیه کنند؟ آیا ما نباید قادر باشیم که برای مدتی علیه مستی «توده‌ای» در اقلیت بمانیم؟ آیا در حال حاضر نکته اصلی کار توده‌ای «دفاع‌طلبانه و خرده بورژوازیی خلاص کنند؟ این اختلاط» مروجین نیست که مشی پرولتری را از مستی توده‌ها، پرولتری و غیرپرولتری، بدون توجه به تفاوت‌های طبقاتی درون توده‌ها بود که یکی از شرایط پیدایی بیماری همه‌گیر دفاع‌طلبی را فراهم ساخت. صحبت کردن از یک «گروه مروج» که از یک مشی پرولتری دفاع می‌کند، به نحوی تحقیرآمیز، به نظر نمی‌رسد که خیلی زیبنده باشد.

نوشته شده بین ۸ و ۱۳ (۲۱ و ۲۶) آوریل ۱۹۱۷
پتروگراد منتشر شد Priboi در آوریل ۱۹۱۷، در جزوه‌ای توسط انتشارات
مجموعه آثار لنین، جلد ۲۴، ص ۴۲-۵۴

زیرنویسهای ویراستار

من دوباره این تزاها را همراه با تفسیر کوتاهی از همین شماره پرآودا، به عنوان ضمیمه این نامه، چاپ می‌کنم [۱]
(ویراستار – وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر)، ص ۲۴-۲۱ (رجوع شود به لنین، جلد ۲۴ مجموعه آثار،

نگاه کنید به لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۳، ص ۳۰۶-۳۰۷ – ویراستار [۲]

به شکل معینی و تا حدود معینی [۳]

برای اینکه مبدا گفته من سوء تعبیر شود، بلافاصله می‌گویم که من بطور مسلم طرفدار شوراهای کارگران [۴]
کشاورزی و دهقانان هستم که بلافاصله تمامی زمینها را در دست بگیرند، ولی آنها خودشان باید شدیدترین نظم و انضباط را رعایت کنند، کوچکترین لطمه‌ای را به ماشینها، بناها یا دامها اجازه ندهند، و به هیچ عنوان کشاورزی و تولید غلات را بی سامان نکنند، بلکه آن را رشد دهند، زیرا سربازان به دو برابر نان احتیاج دارند و نباید اجازه داد که مردم گرسنگی بکشند

نگاه کنید به لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۴، «وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر» – ویراستار [۵]

نگاه کنید به مجموعه آثار لنین، جلد ۹، ص ۸۴-۸۵ – ویراستار [۶]

لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۴، «وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر» – ویراستار [۷]

توضیحات ناشر (انتشارات پروگرس)

در پتروگراد توسط چاپخانه بلشویکی نخستین نامه از جزوه «نامه‌هایی درباره تاکتیکها» به قلم لنین، در سال ۱۹۱۷ [۱]
تزاها آوریل» مکمل این اثر می‌باشد. و در سه ویرایش منتشر شد Priboi

گرایش اپورتونیستی در بین سوسیال-دمکراتهای روسی. در ۱۹۰۳ در دومین کنگره حزب سوسیال-منشویک‌ها [۲]
دمکرات کارگری روسیه، سوسیال-دمکراتهای انقلابی تحت رهبری لنین در انتخابات برای ارگانهای مرکزی حزب است و از اینروست اسم بلشویکها. اپورتونیست‌هایی bolshinstvo اکثریت به دست آوردند. کلمه روسی برای اکثریت در طول انقلاب ۷-۱۹۰۵ منشویکها مخالف بودند، اسم منشویکها را دریافت کردند (menshinstvo) که در اقلیت

نقش رهبری طبقه کارگر در انقلاب و اتحاد طبقه کارگر با دهقانان بودند. آنها خواستار مصالحه با بورژوازی لیبرال بودند که فکر می‌کردند باید انقلاب را رهبری کند. در سالهای ارتجاع که به دنبال شکست انقلاب ۱۹۰۵-۷ آمد، بیشتر منشویکها انحلال طلب شدند: آنها می‌خواستند که حزب غیرقانونی انقلابی طبقه کارگر منحل شود. بعد از انقلاب بورژوا-دمکراتیک در فوریه ۱۹۱۷، منشویکها وارد دولت موقت بورژوایی شدند، از سیاست امپریالیستیش حمایت کردند و بر علیه انقلاب سوسیالیستی قریب‌الوقوع جنگیدند. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷، منشویکها آشکارا یک حزب ضدانقلابی شدند که توطئه‌ها و شورشهایی را سازمان می‌داد و در آنها شرکت می‌کرد که هدف آنها سرنگونی قدرت شوروی بود.

پراودا (حقیقت) – روزنامه بلشویکی که ابتدا در سن پترزبورگ به تاریخ ۲۲ آوریل (۵ مه) ۱۹۱۲ انتشار یافت [۳]. تصمیم درباره انتشار یک روزنامه انقلابی توده‌ای در ششمین کنفرانس سراسری روسیه حزب سوسیال-دمکرات لنین که از نظر ایدئولوژیکی پراودا را راهنمایی می‌کرد، تقریباً هر روز به روزنامه کارگری روسیه (پراگ) اتخاذ شد کمک می‌کرد. او به ناشرین روزنامه توصیه می‌کرد که روزنامه را به یک روزنامه انقلابی مبارز بدل سازند. قسمت زیادی از کار سازماندهی حزب از طریق پراودا انجام گرفت. کنفرانسهایی با نمایندگان سازمانهای محلی حزبی در دفاتر این روزنامه برگزار می‌شد، که همچنین اطلاعاتی درباره کار حزبی در کارخانه‌ها دریافت می‌کرد و دستوراتی به کمیته‌های مرکزی و سنت پترزبورگ حزب می‌فرستاد. پلیس به نحو پستی پراودا را تعقیب و آزار می‌کرد و در ۸ (۲۱) این روزنامه دوباره پس از انقلاب بورژوا-دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷ منتشر شد. از ۵ ژوئیه ۱۹۱۴ پراودا بسته شد (۱۸) مارس ۱۹۱۷ به بعد به عنوان روزنامه کمیته مرکزی سنت پترزبورگ حزب کارگر سوسیال-دمکرات روسیه از ژوئیه تا اکتبر ۱۹۱۷ در نتیجه تعقیب و آزار دولت موقت ضدانقلابی، روزنامه مجبور شد که نامش را منتشر شد بارها عوض کند و تحت عناوین لیستوک پراودی، پرولتاری، رابوچی و رابوچی‌پوت منتشر شود. از ۲۷ اکتبر (۹ نوامبر) ۱۹۱۷، پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی کبیر اکتبر، تحت عنوان اصلیش پراودا چاپ شد.

مراجعه کنید به نامه انگلس به ف. ا. سورژه به تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۸۸۶ (مارکس و انگلس، «مکاتبات منتخب»، [۴] مسکو، ۱۹۵۵، ص ۷۳-۴۶۹).

سوسیالیست-رولوسیونرها (اس.آرها) – حزب خرده بورژوایی که در اواخر ۱۹۰۱ و اوائل ۱۹۰۲ از ترکیب [۵] گروه‌ها و حلقه‌های نارودنیکي مختلف در روسیه تشکیل شد. نظرات اس.آرها التقاطی از نارودنیسم و رویزیونیسیم بود. پس از انقلاب بورژوا-دمکراتیک بیشتر اس.آرها در طی جنگ جهانی اول موضع سوسیال-شوینیسیتی اتخاذ کردند فوریه ۱۹۱۷، اس.آرها همراه با منشویکها و کادتها تکیه‌گاه اصلی دولت موقت ضدانقلابی بورژوازی و زمینداران بودند، و رهبران حزب اس.آر (کرنسکی، اوکسنیتف، چرنف) اعضای دولت بودند. این حزب از حمایت خواسته‌های دهقانان مبنی بر الغای مالکیت ارضی امتناع کرد و از منافع زمینداران حمایت نمود. وزیر اس.آر در دولت موقت، علیه دهقانانی که املاک زمینداران را گرفته بودند، دسته‌های مجازات کننده فرستادند. در شرف قیام مسلحانه اکتبر، این حزب در دفاع از نظام سرمایه‌داری آشکارا با بورژوازی ضدانقلابی همراه شد و از توده‌های انقلابی منفرد گشت پایان نوامبر ۱۹۱۷، جناح چپ حزب، حزب مستقل سوسیالیست-رولوسیونرها را تشکیل داد. اس.آرها در تلاششان برای نگهداری نفوذشان در میان دهقانان، رسماً دولت شوروی را به رسمیت شناختند و با بلشویکها به توافق در طول سالهای مداخله نظامی خارجی و جنگ داخلی، رسیدند، ولی خیلی زود، بر علیه قدرت شوروی گشتند اس.آرها به فعالیتهای ضدانقلابی سرکوبگرانه مشغول بودند، با شوق و ذوق از مداخله‌گران و گاردهای سفید حمایت می‌کردند، در توطئه‌های ضدانقلابی شرکت می‌کردند و تروریسم را علیه رهبران دولت شوروی و حزب کمونیست سازمان می‌دادند. بعد از جنگ داخلی آنها به فعالیتهای ضد شوروی در درون کشور و به عنوان مهاجر گارد سفید در خارج از کشور ادامه دادند.

لنین دارد حرف مفیستوفلس را از تراژدی «فاوست» گونه تکرار می‌کند [۶].

کمون پاریس ۱۸۷۱ – دولت انقلابی طبقه کارگر، که ۷۲ روز از ۱۸ مارس تا ۲۸ مه ۱۸۷۱ ادامه داشت و [۷] کمون اولین دولت دیکتاتوری پرولتاریا بود. توسط انقلاب پرولتاری در پاریس تشکیل شده بود.

عبارت «اپوزیسیون اعلیحضرت» به پ.ن. میلیوکف، رهبر حزب کادت تعلق دارد. در سخنرانی که توسط لرد [۸] شهردار لندن در ۱۹ ژوئن (۲ ژوئیه) ۱۹۰۹ در سر ضیافت ناهار ایراد شد، میلیوکف گفت: «مادام که در روسیه مجلس مقننه‌ای وجود دارد که بودجه را کنترل می‌کند، اپوزیسیون روسی، اپوزیسیون اعلیحضرت، و نه اپوزیسیون در (مقابل اعلیحضرت باقی خواهد ماند.» (رچ، شماره ۱۶۷، ۲۱ ژوئن (۴ ژوئیه) ۱۹۰۹).

تزار نه، بلکه یک دولت کارگری» – شعار ضد بلشویکی که اولین بار پارووس و تروتسکی در ۱۹۰۵ آن را به « [۹] پیش کشیدند. این شعار انقلاب بدون دهقانان که یکی از فرضیات اصلی تئوری ضدانقلابی تروتسکیسم را تشکیل می‌داد، با انتقاد شدید لنین مواجه شد.

حامیان گرایی در جنبش سوسیالیستی فرانسه، تحت رهبری لویی آگوست بلانکی (۱۸۸۱- بلانکیست‌ها [۱۰]) (۱۸۰۵)، انقلابی برجسته و کمونیست تخیلی فرانسوی. بلانکیست‌ها فکر می‌کردند که «بشریت از بندگی مزد نه به وسیله مبارزه طبقاتی پرولتری، بلکه توسط توطئه اقلیت کوچکی از روشنفکران آزاد خواهد شد» (لنین). آنها به علت جانسین کردن اعمال یک گروه کوچک توطئه‌گر بجای اعمال یک حزب انقلابی، از پیش‌شرط‌های لازم برای یک طغیان موفق چشم‌پوشی و تماس با توده‌ها را رد می‌کردند.

مراجعه کنید به مارکس و انگلس، آثار منتخب، جلد ۱، مسکو، ۱۹۶۲، ص ۷۴-۷۳ و ۳۰-۳۱ [۱۱]

(اتحاد) – روزنامه‌ای که در پترزبورگ منتشر می‌شد، ارگان گروه جناح راست افراطی Yedinstvo یدینستوو [۱۲] منشویک‌های دفاع‌طلب تحت رهبری پلخانف. در مه - ژوئن ۱۹۱۲ چهار نسخه از این روزنامه منتشر شد. از مارس تا نوامبر ۱۹۱۷ روزانه منتشر می‌شد. از دسامبر ۱۹۱۷ تا ژانویه ۱۹۱۸ تحت عنوان ناشه یدینستوو منتشر شد. این روزنامه از دولت موقت حمایت می‌کرد، مصالحه با بورژوازی و «مقامات محکمه» را تبلیغ می‌کرد و به مبارزه‌ای علیه بلشویک‌ها دست زد. این نشریه اغلب به روش‌های مطبوعاتی پست و مبتذل متوسل می‌شد.

لنین در اینجا به جزوه پلخانف با عنوان «آنارشیزم و سوسیالیسم» که برای اولین بار در ۱۸۹۴ به زبان آلمانی [۱۳] منتشر شد اشاره دارد.

لنین در اینجا به جلدی از نوشته‌هایش که در اواخر سال ۱۹۰۷ در سن پترزبورگ منتشر شد با عنوان «دوازده [۱۴] سال. مجموعه‌ای از مقالات. جلد ۱. دو گرایش در مارکسیسم روسی و سوسیال دموکراسی روسی» اشاره دارد.